۳. تعدد قرائات (۱۴۰۲/۰۸/۰۲)

سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - سه‌شنبه، ۰۲ آبان ۱۴۰۲

- پیش‌گفتار (خلاصه)
- تعبیر «کانوا مخیرین فی اول الاسلام» و برداشت تلاوت به مراد از آن
- تقابل روشنگر روایت حرف واحد با «کانوا مخیرین فی ...»در مقدمه مجمع البیان
- وجودروایت «سبعة احرف» در منابع شیعه و مواجهه شیخ طوسی و طبرسی با آن
- نقش پر رنگ صاحب حدائق در تغییر فضای کلاسیک از قبولقرائات به قول به قرائت واحده
- عدم نقل روایت «غُلف» و «غلُف» در تعدد قرائات توسط صاحب حدائق با وجود قبول تفسیر الامام ع توسط ایشان
- اختلاف فقها در اعتبار تفسیر منسوب به امام حسن عسگری(ع)
- اختصاصات تفسیر الامام العسکری (ع)
- پذیرش تعدد قرائت در آیه «قالوا قلوبنا غلف» در روایت امام حسن عسگری (ع)

پیش‌گفتار (خلاصه)

اهمیت روایت موجود در تفسیر امام حسن عسکری در قرائت « غلف»

تعبیر «کانوا مخیرین فی اول الاسلام» و برداشت تلاوت به مرادف از آن، تقابل روشنگر روایت حرف واحد با «کانوا مخیرین فی ...«در مقدمه مجمع البیان نقش پر رنگ صاحب حدائق در تغییر فضای کلاسیک ، اختلاف فقها در اعتبار تفسیر منسوب به امام حسن عسگری ع ،اختصاصات تفسیر منسوب به امام عسکری ع

تعبیر «کانوا مخیرین فی اول الاسلام» و برداشت تلوت به مرادف از آن

جلسه قبل مجمع البیان را می‌خواندیم؛ تفاوت‌هایی که بیان جناب طبرسی با بیان جناب شیخ داشتند را بیان کردیم. من تعبیر «تحریر عالی» را داشتم. «تقریر» یک نحو بیان حرف است، «تحریر» یک نحو بازنویسی است. هفتمین نکته در آخر مباحث مطرح شد، نکته مهمی هم که در ذهنم بود را یادم رفت عرض کنم. بعداً یکی از آقایان فرمودند و یادم آمد. الآن می‌خواهم روی آن نکته تأکید کنم. عبارتشان این بود: «فاجری قوم لفظ الاحرف علی ظاهره ثم حملوه علی وجهین»؛ کسانی که «احرف» را به‌معنای لفظ گرفتند، نه «سبعة معان»، بر دو وجه حمل کرده‌اند. این وجه بسیار مهمی است. چون اقوال متشتتی که تا هفتاد قول هم هست را از ذیل حدیث کنار می‌زند و یک دسته‌بندی خیلی موجز و نافع تحویل می‌دهد؛ آن چه که در کل بدنه عالم اسلام، ینبغی ان یذکر است را در دو وجه ذکر می‌کنند. خُب آن دو چیست؟ اولین آنها همانی بود که اهلسنت از روز اول از این حدیث برداشت می‌کردند. دومین آن حرف این قتیبه است؛ همانی است که شیخ الطائفه فرمودند اصلح الوجوه است. به این صورت، بحث خیلی روشن می‌شود؛ اینکه مقصود ایشان چیست و اینکه روایات شیعه گفته‌اند حرف واحد، به این صورت، این خیلی منظم می‌شود. کسی که مجمع را نگاه کند خیلی نافع می‌شود.

نکته‌ای که یادم رفت عرض کنم، این بود: وقتی می‌خواهند وجه اول را بگویند، همین مطلبی که ما تکرار می‌کنیم و می‌گوییم آن روایات ناظر به این بوده که آنها هر چه که می‌خواستند را می‌خواندند، همین را در وجه اول می‌گویند. یعنی می‌گویند سبعة احرف، دو وجه دارد. یک وجهش چیست؟ «و کانوا مخیرین فی اول الاسلام فی ان یقرئوا بما شائوا منها»؛ «بما شائوا» همان نحوی است که خود اهلسنت می‌گویند.

شاگرد: در «بما شائوا» چند احتمال هست، مقصود شما کدام است؟ یکی اختیار از بین قرائات است، یکی نقل به معنا است و ....

استاد: در اینکه آنها نقل به معنا و مرادف گویی را جایز می‌دانستند، شواهد عدیده‌ای را عرض کردم. بعدها در کتابهای قرن سوم -مثل ابن قتیبه- و بخصوص قرن چهارم، این فضا هم فراموش شده بود و هم مستنکر بود؛ یعنی یک چیز عجیبی بود که قرآن را بخوانی و مرادف بیاوری؛ مثلاً به «مالک یوم الدین» که رسیدی خودت بخوانی «صاحب یوم الدین». این را چه کسی می‌پذیرد؟! کسی برایش نمی‌شود. اما در آن زمان اینها بود. من شواهد مفصلی آوردم. چون به این صورت بوده، این «اخترا»، «یقرئون بما شائوا» را در کتابهای متأخر حتی خود طبری، دارند. یعنی وقتی بحث به جایی می‌رسد که حالت مستنکر پیدا می‌کند، می‌گویند «یقرئون بما شائوا منها»، یعنی از آنهایی که سند داشت. نه از جاهایی که مانند انس از خودش بگوید «ان هذا و اشباهه واحد». این کار را دیگران هم انجام داده‌اند. خود ابن حجر در فتح الباری یک جا می‌گوید نمی‌شود، اما در جای دیگر می‌گوید ثابت است که صحابه این کار را می‌کردند. این تاءفت گویی در فتح الباری ابن حجر که متأخر است، هست. ابن حجر عسقلانی آدم بزرگی است.

شاگرد: یعنی گوی این «منها» از آن فاصله گرفته است.

استاد: عبارت مرحوم شیخ چه بود؟

شاگرد: عبارت مرحوم طبرسی این بود: «کانوا مخیرین فی اول الاسلام ان یقرئوا بما شائوا منها». گوی این «منها» از آن واقعیت فاصله گرفته است.

استاد: این «منها» تلطیف فضا است. مرحوم شیخ به این صورت فرمودند: «و کانوا مخیرین فی اول الاسلام فی ان یقرئوا بما شائوا منها». مرحوم شیخ این «منها» را هم دارند.

خلاصه آن چه که منظور من است، این نکته است: «کانوا فی اول الاسلام». یعنی این تخییر اول الاسلام بود اما بعدش نیست؟! پس شما خودتان این همه مختارها دارید؟! این همه مختارها که در تبیان هست برای چیست؟! معلوم میشود با این «کانوا مخیرین فی اول الاسلام» میخواهند چیزی را بگویند. یعنی این «اول الاسلام» قید زمانی آن است. لذا با وجود «اول الاسلام»، «منها» چه میشود؟ برای تلطیف فضا است. از آن منظوری که شما گفتید دور میشود ولی هست و نمیشود انکار کرد. من مکرر دیدهام. در کتابها توجه داشتهام حالتیاری که از این سراغ آن بروند.

تقابل روشنگر روایت حرف واحد با «کانوا مخیرین فی ...» در مقدمه مجمع البیان

فقط کسی که عبارتش خیلی روشن است، طحاوی است. او در کتابش «مشکل الآثار» صریحا می‌گوید؛ می‌گوید مخیر بودند و بعدا از بین رفت و ممنوع هم شد. یعنی طحاوی اول الاسلام را به‌صورت خیلی صریح معنا می‌کند. در فدکیه آورده‌ام. در مباحثه خیلی مطالب آمده که نیاز است هم در ذهن من طلبه و هم در ذهن شریف خودتان فعال شود. وقتی مستندات روشنی است، اطلاع بر آن‌ها غیر از فعال شدن آن‌ها در ذهن شما است. اگر به درسی بروی یا درسی می‌گویی خیلی وقت‌ها هست وقتی می‌خواهی استدلال بیاوری می‌بینی در ذهن چیزی ندارد که سریع ارائه بدهد. اما وقتی مستندی باشد که در ذهن فعال شده باشد، آن را می‌گویی و هر کسی هم که مراجعه می‌کند می‌بیند درست است. در تجربه ما این‌که این مستندات در ذهن فعال شود و سرجایش سریع یادش بیاید و بگوید خیلی نقش مهمی داشت.

بنابراین کلمه «اول الاسلام»ی که هم شیخ فرمودند و هم مرحوم طبرسی فرمودند، مهم است. بعد هم «وجهین» را فرمودند. یعنی ما در احتمالاتی که «سبعة احرف» را به ظاهر معنا کرده، بیشتر از دو وجه نیست. یک وجه همان است که «اول الاسلام کانوا مخیرین» است که همه اهلسنت می‌گفتند. یکی هم حرف ابن قتیبه است. اینجا است که وقتی شیخ الطائفه می‌گویند اصلح الوجوه حرف ابن قتیبه است، جایگاهش خیلی روشن و شفاف است؛ یعنی مقابل همانی است که اهلسنت در اول اسلام می‌گفتند. کنار آن هم فرمودند مشهور در مذهب امامیه این است که حرف واحد است. در ادامه هم می‌گویند چرا این معنا اصلح الوجوه است؟ می‌فرمایند چون ائمه علیهم‌السلام این قرائات را تجویز کرده‌اند. این‌ها را که کنار هم بگذاری کاملا معلوم می‌شود حرف واحد، ناظر به مخیرین اول اسلام است؛ یعنی در این کار اهلسنت است. این تجویز قرائات ناظر به «وجهین» است. نقطه مقابلش، سبعة احرفی است که ابن قتیبه معنا کرده و شیخ فرموده با تجویز ائمه موافق است. با این بیان ملاحظه می‌کنید که مقدمه مجمع خیلی پر بار می‌شود.

وجودروایت «سبعة احرف» در منابع شیعه و مواجهه شیخ طوسی و طبرسی با آن

شاگرد: چطور می‌شود مرحوم طبرسی و شیخ محکم می‌فرمایند روایت سبعة احرف را عامه نقل کرده، با اینکه قریب همان زمان، مرحوم صدوق روایت «سبعة احرف» را نقل کرده است؟

استاد: شیخ فرمودند «و هذا الخبر و ان کان خبرا واحدا عندنا»، با آن توضیحاتی که عرض شد در آن جا دو احتمال را مطرح کردیم. یکی اینکه یعنی این خبری که تنها عامه نقل کرده‌اند و ما نقل نکردیم؛ چون آنها نقل کرده‌اند نزد ما خبر واحد می‌شود. وجه دیگر این بود: به‌خاطر همین نقلی که مرحوم صدوق دارند و مرحوم شیخ الطائفه در دستشان بوده و همه اینها را دیده بودند، می‌گویند: این خبری که اهلسنت می‌گویند نزد خودشان متواتر است، نزد ما متواتر نیست، بلکه نزد ما هست ولی خبر واحد است.

شاگرد: در عبارت مجمع خبر واحد بودن نزد ما هست؟ فقط می‌گویند «روته العامه». درست است که آنها زیاد نقل کرده‌اند ولی مرحوم صدوق هم که شخصیت کمی نیستند. آن هم با سند ذکر می‌کنند.

استاد: مرحوم طبرسی عبارت تبیان را حذف کرده‌اند. تعبیر «و ان کان» در مجمع نیست.

شاگرد: گویا می‌خواهند بگویند این خبر، خبر شیعی نیست. و حال آنکه صدوق به اسناد نقل کرده‌اند.

استاد: خود مرحوم صدوق در اعتقاد الامامیه می‌گویند «ان القرآن حرف واحد، انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة». در خصال هم یک باب باز کرده‌اند به نام «ان القرآن نزل علی سبعة احرف» که دو روایت آورده‌اند.

شاگرد: ایشان تنافی نمی دیدند.

استاد: بله، با آن فضایی که بوده ظاهرش این است که ایشان تنافی نمی دیدند. حالا چون بین شیعه معروف نشده، مرحوم طبرسی نگفته‌اند. علی ای حال «روته العامة» یعنی آنها به‌خاطر کثرت روایتشان به این اختصاص دارند. یعنی اگر بگوییم خاصه هم آن را نقل کرده‌اند، ایهام می‌شود به اینکه همانطوری که عامه نقل کرده‌اند و برداشتشان بوده، شیعه هم همانطور هستند. و حال اینکه مرحوم طبرسی می‌خواهند بگویند اینطور نیست. آن چه که عامه نقل کرده‌اند و برداشت آنها را تنها خودشان نقل کرده‌اند. اگر ما هم آن را داریم، باید جدا بحث کنیم که ما نقل نکرده‌ایم؛ یعنی به آن نحوی که برداشت آنها بوده نقل نکرده‌ایم. علی ای حال نمی‌شود کاری کرد؛ چون در خصال صدوق موجود است.

نقش پر رنگ صاحب حدائق در تغییر فضای کلاسیک از قبول قرائات به قول به قرائت واحده

در جزوه مرحوم صاحب مفتاح الکرامه بودیم. فرمودند عده‌ای می‌گویند قرائات به ارباب‌ش متواتر است. یعنی نافع و ... . ما از همان جا آمدیم مقدمه مجمع را بررسی کردیم. امروز روز ولادت امام حسن عسگری علیه‌السلام است. دیدم در مباحثه ما چندین بار ذکر شده؛ اما اگر برای تیمن و تبرک تکرار شود. اگر یادتان باشد در میدان امام رضا علیه‌السلام هم مباحثه را قطع کردیم سراغ روایاتی رفتیم که از امام رضا علیه‌السلام راجع به بحث ما بود. امروز هم دیدم خوب است راجع به روایتی که از امام حسن عسگری علیه‌السلام آمده و مربوط به بحث ما است، بحث کنیم و تیمنا تکرار شود.

در مباحثه این جزوه خیلی در کلمات مرحوم صاحب حدائق رفت‌وبرگشت شد. این‌که این‌شان نقش مهمی داشتند. ببینید خیلی سخت است که بیرون فضای کلاسیک، فضای کلاسیک را تغییر بدهد. امروزه می‌گویند در فضای کلاسیک یک چیزی هست که پارادایم است؛ حاکم است. تغییر دادن این فضا و این پارادایم، به‌عنوان فضای کلاسیک، تنها از کتب است که بر می‌آید. کتابی که در متن فضای کلاسیک نباشد این زور را ندارد که بتواند فضای حاکم در کلاس را عوض کند.

لذا است که مکرر عرض کردم به ذهن من به این صورت هست؛ اندازه‌ای که من بررسی کردم، فرمایش مجلسی اول و دوم، سید نعمت الله جزائری، صاحب وافیه به نحوی نبود که زور آن را داشته باشند تا فضای کلاسیک را نزد اعاظم فقها و اصولیین و محدثین و اخباریین تغییر بدهد. تنها کتابی که این زور را داشت -چون خودش کلاسیک بود و در فضای کلاسیک بود و مطالب خوب و تندی داشت- حدائق بود. آن هم در قرن دوازدهم. این کتاب خیلی نقش ایفا کرد. یعنی ما می‌بینیم شهید اول در ذکری الشیعه، به شیعه محکم می‌گویند «لثبوت تواتر العشر» و هیچ مشکلی هم ندارند، پشت سرش هم محقق ثانی و شهید ثانی این‌شان را تأیید می‌کنند. حتی جلوتر می‌رود و تصریح شهید ثانی بود که «کل مما نزل بها الروح الامین علی قلب السید المرسلین». این تصریح شهید بود که نمی‌توانید هیچ کاریش کنید. زمانی‌که آن علماء به این صورت ارسال مسلم داشتند، با تغییر این پارادایم کلاسی فضا عوض شد. کلاس خیلی مهم است. جایی می‌رسد که آلآن در السنه بزرگانی از علماء ای عموم می‌بینیم، نزد شیعه معلوم است که تنها یکی از این قرائات درست است! خُب مگر آنها شیعه نبودند که این‌طور ارسال مسلم کردند؟! تنها چیزی که سبب شد این مسأله در فضای کلاسیک فقه و اصول عوض شود، به گمان این طلبه حقیر، کتاب حدائق است؛ شما می‌گویید اجماع و اصحاب ما تواتر را گفته‌اند، مگر بالاتر از شیخ و مجمع دارید؟! «کلام هذین السیدین عطّر الله مرقدهما صریح فی در الاجماع». پشت سر این‌شان صاحب مفاتیح الاصول گفتند «انکره الشیخ»؛ یعنی شیخ اجماع را قبول ندارد.

بعد از ایشان دیگر همینطور آمد. جواهر را ببینید؛ صلات شیخ انصاری، مستمسک و ... . جلوتر مستمسک را خواندم؛ محکم ترین دلیلی که میگوید این اجماع موهوم است، این است که شیخ آن را قبول ندارد. خُب وقتی شیخ الطائفه آن را قبول ندارد، دیگر میخواهید چه کار کنید؟! خُب چه شده؟ این فضایی بوده که صاحب حدائق ایجاد کردند و این تغییر را دادند.

در این کتاب «پژوهشی در رسم المصحف» که برای دو نفر از اساتید این فن است، در دو جای کتاب میگویند نزد شیعه معروف است که تنها یکی از این قرائات صحیح است. قرائات سبع و این همه حرفها رفت! ببینید در یک کتاب میگویند نزد شیعه به این صورت است. یعنی فضا این جور تغییر کرده. مبدأش هم کلاسیک است. تا فضای حاکم در کتب کلاسیک عوض نشود که دیگران جرأت نمیکنند. جلوتر هم عرض کردم؛ از اعاظم علماء صوت هست که اصلاً یک خبر واحد هم ندارید؛ یک نقل ضعیف خبر واحد هم برای اینها ندارید. چنین فضایی به نظر من از حدائق شروع شده. قبلاً هم عرض کردم به‌خاطر سه امر بسیار مهم بود.

این را برای چه عرض میکنم؟ برای میدان امام علیه‌السلام در این روز و تفسیری که منسوب به حضرت است. مرحوم آقای ابطحی این کتاب را چاپ خیلی خوبی کرده‌اند؛ موسسة الامام المهدی عج. در نرم‌افزارها هم هست. زحمت کشیده‌اند که این کتاب احیاء شود. مطلبی که میخواهم عرض کنم این است: خود صاحب حدائق جمله‌ای داشتند...؛ بینی و بین الله باره هم گفته‌ام، من در دلم چقدر نسبت به صاحب حدائق محبت دارم. از محضر این عالم بزرگ چقدر استفاده کرده‌ام. ایشان عالم بزرگی است. ولی خُب مباحثه است. حتی حاج آقای بهجت چندین بار نقل میکردند که چرا میرزای بزرگ هر چه تصنیف کرده بودند را در شط ریختند. معروف است. خیلی کار عجیبی است. حاج آقا میفرمودند علماء بحث میکردند که چرا این کار را کرد. این چه کاری بود که یک شخص بزرگ و حکیم مثل میرزا این زحمات را در شط بریزد. محتملاتی بود. یک احتمالی که ایشان میگفتند و بر آن حاشیه میزدند این بود: میفرمودند علماء میگفتند یک احتمالش این است که ایشان در کلماتشان استادشان شیخ اعظم انصاری را در کرده بودند، ولی میل نداشتند که شخصیت شیخ اینطور شود. به‌خاطر اینکه در کلام شیخ بوده خواستند آنها را محو کنند. تا حاج آقا این را نقل میکردند این حاشیه را میزدند و میفرمودند: «ولی خُب الحق احق ان یتبع». این عبارت حاج آقا بود. یعنی در فضای بحث علمی متفاوت است. شخصیت شیخ بالای سر همه است اما در بحث علمی نمیتوان گفت چون نزد همه عزیز است بحث نکنیم. حاج آقا سریع میفرمودند «الحق احق ان یتبع». لذا ما دست و پای صاحب حدائق را میبوسیم اما کاری است که در فضای علمی است. ایشان کار عظیمی انجام داده‌اند. تا اندازه‌ای هم که ما میدانیم ایشان اولین نفر هستند.

خُب حالا چه گفتند؟ خودشان میگویند: «و علی هذا المنوال»؛ یعنی مثل صاحب مدارک، «من الحکم بتواتر هذه القرائات عنه صلی‌الله‌علیه‌وآله»؛ میگویند همه علماء ما...؛ «جری کلام غیره من علمائنا فی هذا المجال». یعنی این حرف صاحب مدارک بود که نقل کردم که فرموده بودند همه قرائات به پیامبر میرسد، اما غیر از ایشان همه همین را میگویند که تواتر قرائات به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله هست. با این تصریح بعد میگویند: «و هو»؛ یعنی این حرف ایشان و سائر علماء، «عند من رجع الی اخبار الآل علیهم صلوات ذی الجلال لایخلو من الاشکال». قبلاً این را خوانده بودم. میگویند این همه از علماء بزرگ شیعه هستند، اما کسی که به روایات مراجعه کند میبیند که این حرف درست نیست. خُب آیا یعنی آنها مراجعه نکرده بودند؟!

عدم نقل روایت «غُلف» و «غلُف» در تعدد قرائات توسط صاحب حدائق با وجود قبول تفسیر الامام ع توسط ایشان

شاید چندین جلسه راجع به فرمایش ایشان بحث کردیم. امروز به مناسبت میلاد امام علیه‌السلام میخواهم این را بگویم. جناب صاحب حدائق از کسانی هستند که محکم میگویند تفسیر منسوب به امام حسن عسگری، خوب است. دو کتاب ایشان در نرم‌افزار هست؛ یکی حدائق و دیگری الدرر النجفیه؛ این کتابها را نگاه کنید. اصلاً احتمال اینکه این تفسیر منسوب به حضرت نباشد را قبول ندارند. محکم میفرمایند «فی تفسیر الامام العسگری»، «قال الامام العسگری فی تفسیره». یعنی عبارات متعددی که شاید نزدیک بیست مورد است، برای من واضح شد که صاحب حدائق سر سوزنی مشکلی با این تفسیر ندارند. کما اینکه سائر محدثین هم همینطور هستند. مرحوم فیض مشکلی ندارند، صاحب وسائل مشکلی ندارند، صاحب بحارالانوار مشکلی ندارند. همه از آن روایت میآورند.

خُب عرض من این است: شما که میگویید «من رجع الی اخبار الآل»، و خود شما هم که این قدر به این تفسیر اعتقاد دارید، در اینجا جایش نبود که این روایت را از این تفسیر ذکر کنید؟! مباحثه ما طول کشیده بود، یکی از آقایان فرمودند من این روایت را در تفسیر امام دیدم. چندبار هم عرض کردم که یکی از بهترین روزهای مباحثه ما در این هفت-هشت سال، همان روزی بود که این حدیث را به ما فرمودند. خُب این هم حدیث است. صفحه سیصد و نود این حدیث آمده است.

اختلاف فقها در اعتبار تفسیر منسوب به امام حسن عسگری(ع)

در این کتاب اختلاف حسابی هست که آیا این تفسیر برای امام هست یا نیست. در پایان این کتاب و همچنین در مستدرک الوسائل مرحوم نوری مفصل بحث کرده‌اند. در پایان کتاب به ترتیب تاریخ دوازده نفر را ذکر می‌کنند که با این تفسیر مخالف هستند. حال برخی، عبارات تندی هم دارند اما بعضی نه. اول کسی که به‌عنوان مخالف و رد کننده تفسیر ذکر می‌کنند، احمد بن حسین بن عبید الله غضائری است. پسر غضائری است. ایشان اولین کسی است که اشکال می‌کند. عبارتی هم دارد که مرحوم نوری چقدر روی آن بحث می‌کنند. اصلاً کتاب را به امام هادی علیه‌السلام نسبت داده و اشکالاتی که در رجال ابن غضائری هست. این دوازده نفر را ذکر می‌کنند. بعد در ادامه سی نفر را به ترتیب تاریخ ذکر می‌کنند که مدافع این تفسیر هستند و این تفسیر را قبول دارند. از نکاتی که جالب است، این است:

مرحوم محقق ثانی که این تفسیر را قبول دارند، سند متصل خودشان را به این تفسیر ذکر کرده‌اند. در سند محقق ثانی به شیخ الطائفه می‌رسیم. شیخ الطائفه این تفسیر را روایت کرده‌اند.

شاگرد: آدرسش کجا است؟

استاد: صفحه ۷۲۲، از محقق ثانی از بحارالانوار و مستدرک نقل کرده‌اند. در اجازه نامه ایشان هست.

> ومنهم المحقق الشيخ علي الكركي (ره)، قال في ضمن إجازته للقاضي صفي الدين عيسى (قده): ولنورد حديثا واحدا مما نرويه متصلا تبركا وتيمنا وجريا على عادتهم الجليلة الجميلة فنقول: أخبرنا شيخنا العلامة أبو الحسن علي بن هلال بالاسناد المتقدم إلى شيخنا الامام أبي عبد الله محمد بن مكي السعيد الشهيد... وأعلى منه بالاسناد إلى الامام جمال الدين الحسن بن المطهر...وأعلى منهما بالاسناد إلى شيخنا الشهيد... وأعلى من الجميع بالاسناد إلى العلامة جمال الدين أحمد بن فهد... وأعلى من الجميع بالاسناد إلى العلامة جمال الدين أحمد بن فهد... عن الشيخ الامام عماد الفرقة المناجية أبي جعفر محمد ابن الحسن الطوسي، قال أخبرنا أبو عبد الله الحسين بن عبيد الله الغضائري، أخبرنا أبو جعفر محمد بن بابويه، حدثنا محمد بن القاسم المفسر الجرجاني، حدثنا يوسف ابن محمد بن زياد، وعلي بن محمد بن سنان (كذا)، عن أبويهما، عن مولانا ومولى كافة الأنام الامام أبي محمد الحسن العسكري عن أبيه... قال: قال رسول الله ص...[1]

«...عن الشيخ الامام عماد الفرقة المناجية أبي جعفر محمد ابن الحسن الطوسي، قال أخبرنا أبو عبد الله الحسين بن عبيد الله الغضائري...»؛ یعنی پدر. پس در سندی که خود محقق ثانی دارند، پدر غضائری در نقل حدیث قرار گرفته‌اند.

شاگرد: سند حدیث است یا سند کتاب است؟

استاد: حدیث است.

شاگرد2: طریقه نقلش بالواجاده بوده؟

استاد: یعنی خود تفسیر نزد محقق ثانی نبوده؟ خیلی بعید است. در سند می‌گویند «قال شیخنا العلامه ابوالحسن علی بن هلال بالاسناد المتقدم».

شاگرد2: این کتاب به دستشان رسیده ولی با قرائن متوجه شده‌اند که این همان کتاب است و با سند متصل هم آن را نقل می‌کردند. نه اینکه سند با نسخه داشته باشند. طریق تحمل بالواجاده شیوع داشته.

استاد: ظاهر این عبارت چیست؟ اول به ظاهر برسیم تا محتملات دیگر بیاید. ظاهر «اخبرنا» یعنی کل تفسیر را اخبار کرده، آن هم نه از دست شیخ گرفته بلکه از طرق دیگر گرفته! اینها خیلی خلاف ظاهر می‌شود.

مقصود من نکاتی است که در اینجا است. مرحوم ابن شهر آشوب در معالم العلماء فرموده‌اند این تفسیر الامام علیه‌السلام صد و بیست جلد است[2]. سبحان الله! این فقط یک جلد است که در دست ما است. خیلی کم است. اتفاقا مرحوم نوری راوی را غیر مفسر قرار می‌دهند. خیلی از کسانی که به این کتاب حمله کرده‌اند، به تضعیف غضائری در محمد بن قاسم مفسر استناد می‌کنند. و حال اینکه عموی برقی معروف است؛ احمد بن محمد بن عبد الله برقی، صاحب محاسن، یک عمویی دارند که اسم ایشان حسن بن خالد است. پدر برقی، محمد بن خالد است، عموی برقی معروف حسن بن خالد است. ایشان در سند این تفسیر قرار گرفته است. مرحوم نوری می‌گویند از حرف ابن شهر آشوب صاحب مناقب معلوم می‌شود که دو طریق داریم. یکی از طریق محمد بن قاسم مفسر است که مورد تضعیف غضائری است، و دیگری طریق عموی برقی است. ولی آن چه که دنبالش هست این است که کتاب تام بوده. مرحوم نوری می‌گویند: «الثاني: أن التفسير كبير تام غير مقصور على الموجود الذي فيه تفسير الفاتحة وبعض سورة البقرة»[3]. ان شالله اگر صد و بیست جلد است، آقایانی که در نسخه‌های خطی خیلی فعال هستند، آن را پیدا کنند. الآن در کتابخانه حدیث در قم، خیلی زحمت می‌کشند و هم با علاقه کار می‌کنند. تفسیر ابن مردویه که چند بار عرض کردم تفسیر روائی خوبی است، فرمودند پیدا شده و چاپ هم شده. اینها خیلی مغتنم است. حالا ببینیم این صد و بیست جلدی که ابن شهر آشوب می‌گویند تفسیر امام بوده، می‌شود در جای دیگری پیدا شود یا نه. چه بسا با این لحنی که این تفسیر شریف در این روایت دارد، اگر تمام آن پیدا شود چقدر از این شواهد می‌توانیم در آن پیدا کنیم.

علی ای حال صاحب حدائق چیزی که در این تفسیر هست را سر جایش در حدائق نیاورده اند. اگر همان جا می‌آوردند که در این تفسیری که من قبول دارم و این همه از آن نقل می‌کنم، امام علیه‌السلام می‌فرمایند: «و كل القرائتين حق، وقد قالوا بهذا وبهذا جميعا»[4].

[1]تفسير الإمام العسكري ونيسندە : المنسوب الى الإمام العسكري، صفحە : ۶۸۹

[2]ەمان ۶۸۹

[3]ەمان

[4]ەمان ۳۹۰

اختصاصات تفسیر الامام العسکری (ع)

ببینید این کتاب یک اختصاصات دارد، خب عده‌ای مخالف آن هستند و عبارت تندی هم آورده‌اند. اما خود کسانی که مخالف هستند بچه بودند تا وقتی عالم شدند و این کتاب را در کردند، باره و باره همه جا شنیده‌اند و ای حتی به زبان آورده‌اند؛ از روایاتی که فقط و فقط در این کتاب است. هیچ کجای دیگر نیست. مثلاً یکی از آنها این است: «فأما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه، حافظا لدينه، مخالفا لهواه، مطيعا لامر مولاه فللعوام أن يقلدوه»[1]. اصلاً در هیچ منبع حدیثی نیست. تنها همین دو نفر این را نقل کرده‌اند. احتجاج از اینجا نقل می‌کنند. حال کدام فقیهی هست که این روایت را نخوانده باشد یا نشنیده باشد؟! تنها منبعش این است. باز روایات دیگر هست؛ خودش یک مقاله می‌شود. مثلاً روایت «من أصعد إلى الله خالص عبادته، أهبط الله [إليه] أفضل مصلحته»[2]که از حضرت صدیقه سلام الله علیها است. روایتی هم که چند بار دیگر عرض کردم و مهم است؛ انبیاء پیشین امتشان را به ظهور و بعثت خاتم النبیین بشارت می‌دادند، اما به چه وصفی؟ به این وصف که وقتی حضرت می‌آیند کتابی می‌آورند با حروف مقطعه[3]. این اختصاصی همین تفسیر است. در برخی از نقل های کتابهای عامه هم آمده ولی از نظر سبقت زمانی هیچ کتابی به این نحو نیست. یا روایت «عجز الذنب» که روایت خیلی عالی ای است. آن گاو بنی اسرائیل که خداوند در مورد آن می‌فرمایند: «فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا»[4]، در این روایت می‌گوید آن «عجز الذنب»[5]است. اینها اختصاصاتی است که در آن تفسیر مبارک هست.

علی ای حال این تفسیر به این صورت است. خود وحید بهبهانی آن را قبول دارند. خیلی جالب است خود بزرگوارانی که فضای بحث قرائات را عوض کردند، به این روایت توجه ندارند. مجلسی اول می‌گوید کسانی که تفسیر امام را انکار می‌کنند دل ندارند. اگر آن را درست بخوانند که کسی انکار نمی‌کند. مجلسی ثانی در دو جای بحارالانوار عیناً عبارت ما را آوردند. یعنی دو جای بحارالانوار آورده‌اند «کل القرائتین حق». خیلی جالب است. مرحوم بحرانی در تفسیر برهان آورده‌اند. در تفسیر صافی خود مرحوم فیض آورده‌اند. یعنی این روایت با این اعتبار کتاب و با این دلالت روشن که نمی‌توانند آن را هیچ کاری کنند، هست.

---

[1]همان ۳۰۰

[2]همان ۳۲۷

[3]همان ۶۳

[4]البقرة ٧٣

[5]قال: فلما استقر الامر عليهم، طلبوا هذه البقرة فلم يجدوها إلا عند شاب من بني إسرائيل أراه الله عز وجل في منامه محمدا وعليا وطيبي ذريتهما، فقال له: إنك كنت لنا [وليا] محبا ومفضلا، ونحن نريد أن نسوق إليك بعض جزائك في الدنيا، فإذا راموا شراء بقرتك فلا تبعها إلا بأمر أمك، فان الله عز وجل يلقنها ما يغنيك به وعقبك. ففرح الغلام، وجاءه القوم يطلبون بقرته، فقالوا: بكم تبيع بقرتك هذه؟ قال: بدينارين، والخيار لامي. قالوا: قد رضينا [بدينار]. فسألها، فقالت: بأربعة. فأخبرهم فقالوا: نعطيك دينارين. فأخبر أمه، فقالت: بثمانية. فما زالوا يطلبون على النصف، مما تقول أمه، ويرجع إلى أمه، فتضعف الثمن حتى بلغ ثمنها ملء مسك ثور أكبر ما يكون ملؤه دنانير، فأوجب لهم البيع. ثم ذبحوها، وأخذوا قطعة وهي عجز الذنب الذي منه خلق ابن آدم، وعليه يركب إذا أعيد خلقا جديدا، فضربوه بها، وقالوا: اللهم بجاه محمد وآله الطيبين لما أحييت هذا الميت، وأنطقته ليخبرنا عن قاتله.

فقام سالما سويا وقال: [يا نبي الله] قتلني هذا ابنا عمي، حسدني على بنت عمي فقتلاني، وألقياني في محلة هؤلاء ليأخذا ديتي [منهم].

فأخذ موسى عليه السلام الرجلين فقتلهما. تفسيرالمنسوب الى الإمام العسكري، صفحه : ٢٧٨

پذیرش تعدد قرائت در آیه «قالوا قلوبنا غلف» در روایت امام حسن عسگری (ع)

خب روایت چیست؟

> قوله عز وجل: (وقالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بكفرهم فقليلا ما يؤمنون): ٨٨٢٦٦- قال الإمام عليه السلام: قال الله عز وجل: (وقالوا) يعني هؤلاء اليهود الذين أراهم رسول الله صلى الله عليه وآله المعجزات المذكورات - عند قوله: (في كالحجارة) الآية.
>
> (قلوبنا غلف) أوعية للخير، والعلوم قد أحاطت بها واشتملت عليها، ثم هي مع ذلك لا تعرف لك اي محمد فضل مذكورا في شئ من كتب الله، ولا على لسان أحد من أنبياء الله. فقال الله تعالى ردا عليهم: (بل) ليس كما يقولون أوعية العلوم ولكن قد (لعنهم الله) أبعدهم من الخير (فقليلا ما يؤمنون) قليل إيمانهم، يؤمنون ببعض ما أنزل الله تعالى ويكفرون ببعض، فإذا كذبوا محمدا صلى الله عليه وآله في سائر ما يقول، فقد صار ما كذبوا به أكثر، وما صدقوا به أقل. وإذا قرئ (غلف) فإنهم قالوا: قلوبنا [غلف] في غطاء، فلا نفهم كلامك وحديثك. نحو ما قال الله تعالى: (وقالوا قلوبنا في أكنة مما تدعونا إليه وفي آذاننا وقر ومن بيننا وبينك حجاب). و كلا القراءتين حق، وقد قالوا بهذا وبهذا جميعا.[1]

« قوله عز وجل: وقالوا قلوبنا غلُف»؛ حضرت ابتدا «غلُف» را معنا میکنند. یعنی برخلاف این قرائت رایجی که هست، اول آن را معنا میکنند. کما اینکه در «ملک/مالک یوم الدین»، حضرت ابتدا «ملک» را معنا کردند. بعد فرمودند «و ایضا یملکهم».

«(قلوبنا غلف) أوعية للخير»؛«غلُف» جمع غلاف است. «غُلف» جمع اغلف است. اگر «غُلف» بخوانیم یعنی «قلوبنا اغلف». دیدی شمشیر را در نیام میکنند؛ غلاف دور یک چیزی را میگیرد و محجوب میشود. «قالوا قلوبنا غُلف»؛ بی خود با ما صحبت نکن! حالت تمسخر است. دلهای ما در غلاف است. یعنی محجوب هستیم. اما «قالوا قلوبنا غُلُف»؛ «غُلُف» جمع غلاف است، نه جمع اغلف. «اغلف» شمشیر در نیام است؛ آن چه که در پوسته است. اما «غلاف» یعنی چیزی که چیزهای ارزشمند در آن هست. «اوعیة»، وعائی که در آن پول و چیزهای عالی قرار داده میشود، «غلاف» است. **«قالوا قلوبنا غلُف»؛** میگفتند دلهای ما بیش از این هایی است که شما میگویید. دلهای ما منبع است و از علم پر است. دلهایی که از علم پر است چرا تو را تأیید نمیکنند؟! ای حتی شاید میخواستند بگویند از تو بیشتر میدانیم! امام فرمودند: «قلوبنا غلُف» یعنی اوعیة للخیر.

اول «غلُف» را معنا کردند. قلوب ما از خیرات و علوم است. **«قد أحاطت بها واشتملت عليها»؛** اینکه تمسخر نیست. در اینجا دارند افتخار میکنند به اینکه ما بالاتر از آن را داریم. **«ثم هي مع ذلك لا تعرف لك اي محمد فضلا مذكورا في شئ من كتب الله»؛** با اینکه قلوب ما پر از علم و حکمت است، ما فضلیت شما را قبول نمیکنیم. **«والا على لسان أحد من أنبياء الله. فقال الله تعالى ردا عليهم: (بل لعنهم الله)».** حضرت این را فرمودند و در ادامه میفرمایند:

«وإذا قرئ (غُلف)»؛ حال قرائت معروف را میفرمایند، **«فإنهم قالوا: قلوبنا [غلف]في غطاء، فلا نفهم كلامك وحديثك»؛** مثل اینکه میگوید گوش من سنگین است. حالت مسخره دارند.« **نحو ما قال الله تعالى: (وقالوا قلوبنا في أكنة مما تدعونا إليه وفي آذاننا وقر ومن بيننا وبينك حجاب)».**

بعد حضرت فرمودند:**«و كلا القراءتين حق»؛** هر دو قرائت درست است، چرا؟ **«وقد قالوا بهذا وبهذا جميعا»؛** آیه دو بار نازل شده. چرا؟ چون هر دو را گفتند. هم گفتند ما خیلی بالا هستیم و افتخار کردند، و هم مسخره کردند. وقتی هر دو را داشتند با دو قرائتی که جبرئیل نازل کرده، از هر دو قولشان اخبار شده. این عبارت به این روشنی است. خب این هم اخبار الآل است.

به این ختمش کنم؛ از عجائبی که در ذهن من است، این است: این همه کتب که یکی و دو تا نیست، از قدیم و جدید، بهخصوص جدیدها؛ جزوات، مقالات و کتابها راجع به مسأله قرائات و علوم قرآنی نوشته شده، اما یک جا پیدا نمیکنید که این حدیث را آورده باشند که این هم هست! اگر پیدا کردید حتماً به من بگویید. این روایت را آقا به من فرمودند و من خیلی خوشحال شدم. از همان وقت تا حالا که در فکر بودم، هر چه مطالعه کردم این روایت را ندیدم. شما بگردید و ببینید در صدها کتابی که راجع به علوم قرآنی است و نوشته اند، یک جا این را گفته اند ای نه. این از عجائب است. دلالت به این قشنگی، تفسیر به این معروفی، در بحارالانوار هم در دو جا آمده اما هیچ کجا استشهاد به این روایت نشده است.

شاگرد: فرمایش مرحوم آقای حکیم را در در این تفسیر قبل ظاهرا فرموده بودید که من توفیق ندا شتم .نظر شما چیست؟

استاد: شاید تعبیر مرحوم حکیم این است که یک عالم معمولی این را بنویسد، بالاتر از این تفسیر مینویسد، فضلا از اینکه آن را به امام معصوم نسبت بدهیم. خیلی تعبیر تندی است .

شاگرد :از جهت محتوایی فرموده است ؟

استاد :بله اشکالاتی دارند مثلا به قضیه مختار .اگر تفصیل آن را خواستیدخاتمه مستدرک را ببینید. درخاتمه مستدرک مرحوم نوری مفصل بحث کردهاند. همه ادله را آوردهاند و جواب دادهاند. مفصل بحث کردهاند. بحث خیلی خوبی کردهاند.

شاگرد: ایشان هم از نافین است؟

استاد: نه، ادله آنها را در کردهاند. مثلاً مرحوم شعرانی بعد از محدث نوری بودند، تعبیرات تندی علیه این تفسیر دارند.

شاگرد: شما میفرمایید همان ادله ای که بر نفی آن میآورند درست است؟

استاد: مرحوم محدث نوری میگویند ادله وارد نیست و تفسیر خوب است.

شاگرد: شما میفرمایید اشکالات وارد است؟

استاد: نه اینطور نیست ، جلوتر عرض کردم هر کسی نظر منفی به این تفسیر داشته باشد، تنها یک کار کرده و آن این است که خودش را از یک فیض عظیم محروم کرده. خودش خودش را محروم کرده.خب آنهایی که می گویند مثل سائر کتب حدیثی است. خب مثلا کافی چطور است ؟ [از آن استفاده می شود با وجود داشتن روایات ضعیف] . آن که در می کند تنها و تنها خودش را محروم کرده است.

والحمد لله رب العالمین

---

[1]همان۳۹۰